

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ



مطالب جلسہ ۲۲ فروردین ۱۳۹۲، ۳۰ جمادی الاولیٰ ۱۴۳۴

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ حَقَّهَا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّتِكَ وَابْنَةِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَصِيِّ نَبِيِّكَ، صَلَاةً تُزَلِّفُهَا فَوْقَ زُلْفَى عِبَادِكَ الْمُكْرَمِينَ

مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَاهْلِ الْأَرْضِينَ.^۱

شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام

ایام سوگواری بانوی بزرگ دو عالم، صدیقه‌ی کبری، یادگار رسول الله و امانت خاتم النبیین نزد امت، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. این مصیبت عظمی را به محضر فرزند برومند آن حضرت، صاحب عزای بزرگ زمان ما، بقیة الله الاعظم اروحنا للتراب مقدمه‌الفداء و همه‌ی دوستداران و شیعیان و ارادتمندان آستان فاطمی علیها السلام، خصوصاً عزیزانی که در حضورشان هستیم تسلیت عرض می‌کنم. امیدواریم خدای متعال با صدور امر فرج حجت خدا و امر به گرفتن انتقام ظلم‌هایی که بر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شد، بر داغ دل حجة بن الحسن ارواحنا فداء و همه‌ی ارادتمندان حضرت زهرا علیها السلام مرهم نهد.

روزهای پایانی عمر حضرت زهرا علیها السلام است. این قریب به سه ماه خیلی بر آن بزرگوار سخت گذشت. داغ از دست دادن پدری چون خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم از یک سو و مصائب عظیمی که بعد از رحلت آن بزرگوار رخ داد از سوی دیگر، که خود حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

«صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا»^۲

۱. مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۱۹۹ و إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۶۱.

۲. مجلسی، بحار، ج ۷۹، ص ۱۰۶ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۴۲.

مصیبت‌هایی بر من وارد آمد که اگر بر روزهای روشن وارد می‌شد، آنها را به شب تار و تیره مبدل می‌کرد.

امّت با حلقه‌ی وصل بین رسالت ختمیّه و ولایت مطلقه‌ی الهیّه، امانت رسول الله ﷺ بین امّت، کسی که در صف نخست کسانی بود که قرآن کریم به عنوان اجر رسالت رسول الله امر به مودّت ایشان کرده بود^۳، چه کردند؟! جنایات عظیم قدرت‌طلبان و ریاست‌طلبانی که بنا به آنچه در برخی از احادیث آمده است، از روز نخست ذرّه‌ای باور به خدا در قلبشان وارد نشد؛ «ما آمنا بالله طرقة عين»^۴؛ نه این که مؤمن شدند و بعد ارتداد پیشه کردند؛ بلکه از روز نخست تظاهرشان به ایمان برای تصاحب قدرت بود؛ چون بنا به آنچه در کتب ادیان قبل گفته شده بود، می‌دانستند پیامبر خاتم ﷺ حکومتی تشکیل خواهند داد. برای تصاحب قدرت، تظاهر به ایمان به رسول الله کردند و خدا می‌داند در طول دوران بیست و سه ساله‌ی رسالت پیامبر چه خون‌هایی به دل خود پیامبر ﷺ کردند. و هنگامی که پیامبر ﷺ بر بستر بیماری افتادند و خود آن حضرت فرمودند پایان عمرم را طی می‌کنم، آنها خوشحال و متّحد، آماده‌ی تصاحب منصب سیاسی و قدرت حکومتی رسول الله ﷺ شدند. از طریق عواملی هم که در خانه‌ی پیامبر ﷺ داشتند؛ یعنی دخترهایشان که در خانه‌ی پیامبر ﷺ بودند؛ آن به آن و لحظه به لحظه جریان امور را تحت کنترل داشتند و بعد از شهادت رسول الله ﷺ، با یک نقشه‌ی کاملاً حساب شده، قدرت را تصاحب کردند و برای استقرار حکومت ناحقّ خودشان سعی کردند کورسوه‌های اعتراض را خاموش

۳. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۴.

کنند. شاید حدود ده، دوازده نفر بیشتر در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام متحصّن نبودند؛ اما حتی این ده، دوازده نفر را هم تحمل نکردند. به خانه‌ی امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا علیهما السلام یورش بردند و خانه را به آتش کشیدند؛ در نیم سوخته را با لگد در هم شکستند و دختر پیامبر را بین در و دیوار مورد آسیب قرار دادند؛ پهلوی ایشان را شکستند؛ سینه‌ی ایشان را با میخ گداخته‌ی در مجروح کردند و نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن صحنه به شهادت رساندند. بعد از این همه جنایات، گریه‌های فاطمه علیها السلام را هم تحمل نکردند. از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام پیغام فرستادند که به همسرت بگو یا روزها گریه کند و شب‌ها ما را راحت بگذارد؛ یا شب‌ها بگرید و روزها ساکت باشد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام شرمنده از این پیغامی که به او سپرده بودند تا به فاطمه علیها السلام منتقل کند، سخن آنها را به زبان آورد، حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند علی جان من خیلی بین آنها نیستم؛ به‌زودی آنها هم روز، هم شب، از گریه‌های من راحت می‌شوند؛ اما این چند روز باقی‌مانده‌ی عمرم را نمی‌توانم؛ شبانه‌روز گریه خواهم کرد؛ منتها برای این که روزها صدای گریه‌ی من را نشنوند، من را با خودت به بیرون مدینه ببر؛ من را با حسنیم جایی بگذار تا در آنجا تا شام بگیریم و شام‌هنگام من را برگردان. بالأخره این دوران سه ماهه هم طی شد.

ماجرای شهادت بی بی دو عالم، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را مورد به مورد از متون روایی خدمتتان خوانده‌ام و فایل‌های صوتی آن در اختیارتان است. زمان شهادت حضرت زهرا علیها السلام ظاهراً بین نماز ظهر و عصر، یا بین نماز عصر و نماز مغرب بوده است؛ وقتی اسماء بنت عمیس حسنین علیهما السلام را فرستاد برای این که خبر رحلت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را به امیرالمؤمنین علیه السلام برسانند؛ وقتی حسنین علیهما السلام، دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی هشت ساله، دیگری هفت ساله، گریه‌کنان به نزدیکی

مسجد پیامبر ﷺ رسیدند، صحابه بیرون آمدند؛ بچه‌ها را بغل کردند و گفتند می‌دانیم اینجا مسجد جدّتان پیغمبر ﷺ بود؛ در فراغ او گریه می‌کنید و حق دارید. اما آنها گفتند نه، به خاطر او گریه نمی‌کنیم. پدر ما علی را خبر کنید. وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد خبر شهادت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام داده شد، امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌هوش شدند. آب آوردند و به صورت علی علیه السلام زدند. همین‌که علی علیه السلام چشم‌هایشان را باز کردند و به هوش آمدند از جا برخاستند و دوان دوان راه بین مسجد و خانه را طی کردند. امیرالمؤمنینی که فاتح خیبر است و قدرتش بی‌نظیر و بی‌همتا است، در همین فاصله، بارها به زمین خوردند و با صورت نقش زمین شدند تا بالاخره به خانه رسیدند. وارد اتاق شدند و دیدند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پارچه‌ی سفیدی بر خود کشیده‌اند و چشم‌ها بسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام بالای سر فاطمه آمدند و حضرت را صدا زدند. روح از پیکر فاطمه علیها السلام خارج شده بود. هرچه فاطمه علیها السلام را صدا زدند، چشم‌های بسته‌ی فاطمه علیها السلام باز نشد. به نام‌های مختلف فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را صدا زدند؛ اما پاسخی نشنیدند. آخر به آخرین حربه متوسّل شدند که حربه‌ی غربت خودشان بود. فرمودند فاطمه جان، تو هم جواب من علی غریب را نمی‌دهی؟ به امر الهی روح به پیکر فاطمه علیها السلام برگشت؛ چشم‌های بی‌فروغ فاطمه علیها السلام باز شد؛ چهره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که چنان بغض کرده است که خطر این‌که پیش از فاطمه روح علی از پیکرش خارج شود، وجود دارد. لذا به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند: علی جان، «**ابنکینی**

وَ ابْنِ لِيْتَامِي»^۵ علی جان، بر من بگری، گریه کن برای یتیمان. امیرالمؤمنین علیه السلام چون

^۵. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۸ و جزائری، ریاض الأبرار، ج ۱، ص ۶۲.

می‌دانستند غم اعظم فاطمه علیها السلام، غم غربت و ظلمی است که بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام رفته است، فرمودند فاطمه جان، مهم نیست؛ تحمل می‌کنم. اما فاطمه علیها السلام می‌دانست این لحظه‌ها لحظه‌های بسیار خطرناکی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است و ممکن است آن حضرت از غصه قالب تهی کند. به اصرار علی را به گریه واداشتند. آنگاه امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام چند دقیقه با هم شروع کردند به گریستن. علی به حال فاطمه می‌گریست و فاطمه به حال علی. اشک‌های چشم‌های امیرالمؤمنین علیه السلام روی صورت فاطمه می‌ریخت؛ امیرالمؤمنین علیه السلام داغدار مصیبت فاطمه علیها السلام است؛ فاطمه دستِ دردناک خود را به‌سختی بلند کرد؛ اشک‌ها را از چشم‌های علی می‌گرفت و بر صورت خود می‌مالید و می‌گفت پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمودند اشک چشم مظلوم آتش خشم خدا را خاموش می‌کند. علی جان من هیچ کس را از تو مظلوم‌تر در عالم نمی‌شناسم. ایام عجیبی است. بعد حضرت شروع کردند به وصیت کردن. برای این که از زبان خود اهل بیت علیهم السلام بدانیم در این ساعات و لحظات چه گذشت، عبارت روایت را می‌خوانم. روایت از زبان امام سجّاد علیه السلام است؛ از قول پدرشان اباعبدالله الحسین علیه السلام نقل کرده‌اند.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصَّتْ إِلَى أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَنْ يَكْتُمَ أَمْرَهَا وَيُخْفِيَ خَبَرَهَا وَ لَا يُؤْذِنَ أَحَدًا بِمَرَضِهَا» هنگامی که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر آن همه آسیب‌ها و غم‌ها به بستر بیماری افتاد، به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که حال نزار او را مخفی بدارد؛ اخبار حالات آن حضرت را مخفی نگه دارد و کتمان کند و احدی را از بیماری ایشان مطلع نکند. خود حضرت زهرا علیها السلام از

امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند. «وَ كَانَ يَمْرُضُهَا بِنَفْسِهِ وَ تَعِينُهُ عَلَي ذَلِكَ اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ رَحِمَهَا اللهُ»
 حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌فرمایند امیرالمؤمنین علیه السلام خود پرستاری فاطمه علیه السلام را به عهده گرفت و
 اسماء بنت عمیس که رحمت خدا بر او باد، در کار پرستاری فاطمه، علی را مدد می‌رساند. «عَلَى
 اسْتِسْرَارٍ بِذَلِكَ كَمَا وَصَّتْ بِهِ» و این پرستاری را مخفیانه و پوشیده‌ی از خلق انجام می‌دادند؛
 همان‌گونه که خود فاطمه خواسته بود و توصیه کرده بود. «فَلَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ» هنگامی که هنگام
 وفات فاطمه علیه السلام رسید، «وَصَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام» فاطمه علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت
 کردند.^۶ حضرت فاطمه علیه السلام توصیه‌های متعدد و وصایای مختلفی، هم در مورد ماترک خودشان
 کردند که اندک چیزی که از دنیا داشتند چگونه تقسیم و صرف امور خیر شود و هم توصیه‌ی
 مؤکد بر حال حسنین علیه السلام کردند و توجه ویژه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این دو یتیم
 پیامبر مراعات کنند. همین‌طور به امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه کردند که شما مریدید؛ هر مرد به
 همسری نیاز دارد. حسنین من هم نیاز به کسی دارند که نقش مادری را برایشان ایفا کند. به شما
 توصیه می‌کنم به ازدواج؛ منتها کسی را پیشنهاد می‌کنم که نسبت به حسنین هم خیلی مهربان
 است؛ حسنین هم او را خیلی دوست می‌دارند. او خواهرزاده‌ی من امامه است. پیشنهاد می‌کنم با
 او ازدواج کنید و او را به همسری خودتان برگزینید که امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین کار را کردند.
 از جمله‌ی وصایا این بود: «وَصَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا» حضرت فاطمه علیه السلام وصیت

^۶. همین لحظاتی بود که می‌گفتیم؛ لحظه‌های وصیت حضرت زهرا علیه السلام.

کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام شخصاً کار غسل و کفن کردن و دفن نمودن آن حضرت را عهده‌دار شوند. «وَيَدْفِنُهَا لَيْلًا وَ يُعْفَى قَبْرَهَا» و حضرت وصیت فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام شبانه ایشان را به خاک بسپارند و قبر ایشان را هم مخفی کنند؛ نگذارند مشخص شود که کجا دفن شده‌اند.

«فَتَوَلَّى ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام» حضرت فاطمه علیه السلام که از دنیا رفتند، امیرالمؤمنین علیه السلام خود عهده‌دار کارهای غسل و کفن و دفن فاطمه شدند. داستان شستشوی شبانه‌ی فاطمه علیه السلام را در خانه‌ی غم گرفته‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر دارید. امیرالمؤمنین علیه السلام شخصاً فاطمه علیه السلام را شستشو دادند؛ گرچه فاطمه علیه السلام پیش از رحلت، همان روز خود را شسته بودند و آماده کرده بودند برای این که از این عالم منتقل شوند؛ ولی طبق حکم الهی، امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیه السلام را غسل دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام که به همه‌ی اهل خانه سفارش کرده بودند که نکند بلند گریه کنید و همسایه‌ها مطلع شوند و راز ما افشا و برملا شود؛ لذا همه در درون می‌گریستند؛ بچه‌ها آستین‌ها را به دندان گرفته بودند که صدای گریه‌شان بلند نشود؛ اما در بین غسل یک‌باره امیرالمؤمنین علیه السلام خودشان سر به دیوار گذاشتند و شروع کردند با صدای بلند، های‌های گریستن. اسماء که کمک می‌کرد و برای امیرالمؤمنین علیه السلام آب می‌آورد که فاطمه علیه السلام را غسل دهند، با تعجب از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد، خود شما به ما توصیه کردید با صدای بلند گریه نکنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند اسماء دست روی دلم نگذار. در هنگام غسل دستم به بازوی فاطمه خورد؛ بازویی که قنغذ با غلاف شمشیر بر آن کوفته بود و فاطمه تا زنده بود این راز را از من علی هم پوشاند. غسل تمام شد. امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه علیه السلام را کفن کردند. قبل از این که

آخرین گره‌ها را بر کفن فاطمه ببندند، از بچه‌ها خواستند که بیاید با مادرتان وداع کنید. این هم سخن خود معصوم است که قسم می‌خورد وقتی حسنین علیهما السلام کنار پیکر مطهر کفن شده‌ی مادر آمدند، بندهای کفن باز شد؛ دست‌های فاطمه از درون کفن بیرون آمد؛ حسنین علیهما السلام را در آغوش کشید؛ که ندا از عالم بالا برخاست: علی حسنین را از روی پیکر فاطمه بردار؛ ملائکه‌ی عرش الهی به ضجه آمدند؛ نظام هستی در تلاطم قرار گرفت.^۷ امیرالمؤمنین علیه السلام حسنین علیهما السلام را از فاطمه علیها السلام جدا کردند و بالاخره پیکر پاک فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به خاک سپرده شد. در تشییع پیکر غیر از بچه‌های فاطمه هفت نفر بودند؛ سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه بن یمان، عبدالله بن مسعود و امیرالمؤمنین علیه السلام. پیکر فاطمه علیها السلام را شبانه تشییع کردند. به احتمال بسیار قوی پیکر مطهر در کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن شد. یعنی اقوی^۱ احتمال، با قرائن بسیار زیاد این است که حضرت فاطمه علیها السلام را در همان حجره‌ی خودشان، در جوار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دفن کردند. چهل صورت قبری که امیرالمؤمنین علیه السلام در بقیع ساختند برای رد گم کردن بود که آنها بین آن چهل تا مردّد شوند و اصلاً ذهنشان به سراغ خانه‌ی فاطمه علیها السلام متوجه نشود. حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌فرمایند:

«فَتَوَلَّى ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ دَفَنَهَا وَ عَفَى مَوْضِعَ قَبْرِهَا» امیرالمؤمنین علیه السلام خود عهده‌دار کار دفن فاطمه علیها السلام شدند و ایشان را به خاک سپردند و محلّ دفن ایشان را هم کاملاً مسطح و مخفی کردند که اصلاً قابل شناخته شدن نباشد. تا وقتی مشغول دفن فاطمه بودند، گویا خود پیکر فاطمه علیها السلام انیس امیرالمؤمنین علیه السلام بود و به ایشان آرامش و صبر می‌داد. یا دست‌های

^۷. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۹.

پیامبر ﷺ که از درون قبر آشکار شد و پیکر فاطمه علیها السلام را از امیرالمؤمنین علیها السلام تحویل گرفت؛ گویا این دست‌ها به امیرالمؤمنین علیها السلام دلداری و تسلی می‌داد. اما به محض این‌که فاطمه علیها السلام را به خاک سپردند و روی خاک را مسطح کردند، امیرالمؤمنین علیها السلام از سر قبر فاطمه علیها السلام به پاخاستند؛ دست‌ها را تکان دادند که صورت ظاهر خاک‌های دستشان بریزد؛ بعد دامن رادی عربی خود را هم تکان دادند. آن کف دست‌ها را بر هم زدن و دامن ردا را تکان دادن یعنی هیچ چیز برای من علی نماند. همه‌ی سرمایه‌ی من فاطمه بود. بنا به روایات، امیرالمؤمنین علیها السلام دو رکن داشتند که به آنها متکی بودند؛ یکی رسول الله ﷺ و دیگری فاطمه‌ی زهرا علیها السلام. سه ماه قبل رسول الله ﷺ و حال فاطمه‌ی زهرا علیها السلام، هر دو رکن علی علیها السلام از دست رفتند. امیرالمؤمنین علیها السلام دو رکعت نماز کنار قبر فاطمه خواندند؛ چون قرآن فرمود: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»^۱ از نماز و روزه استعانت و مدد بجوید. امیرالمؤمنین علیها السلام برای این‌که بتوانند آن داغ سنگین را تحمل کنند، دو رکعت نماز خواندند. بعد طبق وصیت خود فاطمه‌ی زهرا علیها السلام کنار قبر ایشان سوره‌ی یس را تلاوت کردند و این‌گونه خود را تسلی دادند. روایت می‌گوید: «فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ» وقتی امیرالمؤمنین علیها السلام دست‌ها را از خاک قبر فاطمه علیها السلام تکان داد، «هَاجَ بِهِ الْحُزْنَ» موج عظیم حزن و اندوه سراغ امیرالمؤمنین علیها السلام آمد. حالا پیکر فاطمه علیها السلام را هم نمی‌بیند؛ علی کاملاً دست‌خالی و تنها و غریب شد. «فَأَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلَىٰ خَدَيْهِ» اشک‌های امیرالمؤمنین علیها السلام

^۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۵.

بر گونه‌های حضرت جاری شد. «وَحَوْلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» امیرالمؤمنین علیه السلام به قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رو کردند؛ «فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَحَبِيبَتِكَ» سلام بر تو ای رسول خدا؛ سلام بر تو از دختر تو و از کسی که محبوب تو بود؛ «وَقُرَّةَ عَيْنِكَ وَزَائِرَتِكَ» سلام بر تو از نور دیدگان تو، فاطمه و سلام بر تو از زائر قبر تو، فاطمه‌ی زهرا، «وَالْبَائِتَةَ فِي الثَّرَى بِبَيْعِكَ (بِالْبُقْعَتِكَ)» و سلام بر تو از جانب آن بانویی که زیر قبّه‌ی تو اکنون در خاک خوابیده است؛^۹ «الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ» گوهر دردانه‌ای که خدا انتخاب کرد که او را خیلی زود به تو ملحق کند. «قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي» ای رسول خدا، صبر من علی در فراغ فاطمه به پایان رسید و دیگر تحمل و صبر ندارم. امیرالمؤمنینی که کوه استوار صبر است؛ امیرالمؤمنینی که آن همه مصائب را متحمل شدند و کمر خم نکردند؛ کوچک‌ترین اظهار ناتوانی و عجزی نکردند؛ امیرالمؤمنینی که کوه اقتدار است؛ اما کنار مرقد مطهر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام اظهار عجز می‌کند. امیرالمؤمنینی که فرمودند بعد از آن واقعه‌های عجیب دوران کودتای سقیفه «صَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَى»^{۱۰} صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم؛ امیرالمؤمنینی که چنین صبری دارند؛ اما کنار قبر فاطمه علیها السلام می‌گویند: «قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي» صبر من علی به پایان رسیده است. «وَوَضَعَفَ عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلُّدِي»

^۹ این عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام هم شاهی است برای این که فاطمه‌ی زهرا علیها السلام زیر همان قبّه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن شدند.

^{۱۰} شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳ و طوسی، آمالی، ص ۳۷۳.

توان من در داغ این بانوی همه‌ی بانوان هستی به پایان رسید. «إِلَّا أَنْ فِي التَّأْسَى لِي بِسُنَّتِكَ وَ
الْحُزْنِ الَّذِي حَلَّ بِي لِفِرَاقِكَ مَوْضِعَ التَّعْزَى» فقط تنها چیزی که دارم که با آن خودم را آرام می‌کنم
این است که به سنت تو تأسی می‌کنم و به حزنی که بعد از فراق تو یا رسول الله به من دست داد
و آن را تحمّل کردم، مدد می‌جویم؛ که بالاخره فردی بودم که در رحلت تو یا رسول الله تحمّل
کردم و حال هم باید تحمّل کنم. تنها الگوی من برای تحمّل همین است. «وَ لَقَدْ وَسَدُّتْكَ فِي
مَلْحُودِ قَبْرِكَ» خود من علی توی رسول الله را در قبرت نهادم؛ «بَعْدَ أَنْ فَاضَتْ نَفْسُكَ عَلَيَّ صَدْرِي»
بعد از این که در حالی که سرت در سینه‌ی من بود، جان از پیکر تو خارج شد؛ «وَ غَمَّضْتُكَ بِيَدِي»
و من علی شما را با دست خودم در کفن پوشاندم؛ «وَ تَوَلَّيْتُ أَمْرَكَ بِنَفْسِي» و خودم شخصاً کار
کفن و دفن شما را عهده‌دار شدم؛ فقط همین است که می‌تواند قرین غم فاطمه باشد و به من
بگوید که علی تو آنجا تحمّل کردی؛ اینجا هم تحمّل کن. «نَعَمْ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْعَمُ الْقَبُولِ» إِنْ شَاءَ اللَّهُ
وَ إِنْ شَاءَ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^{۱۱}» آری، در کتاب خدا بهترین و نیکوترین آموزه‌های مورد پذیرش است و آن
این است که همه‌ی ما از خداییم و به خدا باز می‌گردیم. «قَدْ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ» یا رسول الله،
امانتی که به من سپرده بودی؛ شب ازدواج، من و فاطمه را دست به دست دادی؛ به من علی گفتی
فاطمه را به عنوان یک ودیعه و امانت به تو می‌سپارم؛ یا رسول الله آن امانت به شما برگردانده شد.
امیرالمؤمنین عليه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض نکردند یا رسول الله، امانتتان را به شما برگرداندم؛

^{۱۱}. سوره‌ی بقره‌ی آیه‌ی ۱۵۶.

عرضه داشتند یا رسول الله، امانت به شما برگردانده شد. من برنگرداندم؛ فاطمه را کشتند؛ به شهادت رساندند. «وَ أَخَذَتِ الرَّهِيْنَةَ» آنچه در گرو بود، بازستانده شد؛ «وَ اخْتَلَسَتْ الزَّهْرَاءُ» زهرا را از من ربودند و من را غارت کردند. «فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْعَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» بعد از شهادت زهرا این جهان با آسمان و زمینش برای من علی چقدر زشت و نفرت‌انگیز شده است. «أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ» غم من علی پایان نخواهد داشت؛ «وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ» در این داغ و مصیبت خواب به چشمان علی راه پیدا نخواهد کرد؛ «لَا يَبْرَحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارِكَ الَّتِي فِيهَا أَنْتَ مُقِيمٌ» غم از قلب و سینه‌ی من رخت بر نخواهد بست؛ تا وقتی که من هم جان دهم و به تو ملحق شوم یا رسول الله و در همان دار و خانه‌ای که تو در آن اقامت داری، اقامت یابم. «كَمَدٌ مُفِيحٌ وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ» غصه‌ای است که دل من را خون کرده است و اندوه هیجان‌انگیزی است. «سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَنَا» و چقدر زود خدای متعال بین ما جدایی انداخت. «وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو» و شکایت خودم را از این جنایتی که در حق عزیز من، فاطمه‌ی زهرا مرتکب شدند، پیش خدا می‌برم. «وَ سَتَبَيْتُكَ ابْنَتَكَ بِتَظَاهِرِ أُمَّتِكَ عَلِيٍّ» به زودی فاطمه برای تو خبرها را خواهد گفت که چگونه همه‌ی امّت علیه من علی دست به دست هم دادند؛ یکپارچه و متحد شدند «وَ عَلِيٌّ هَضَمَهَا حَقَّهَا» و علیه فاطمه برای این که حق او را از او بربایند و غارت کنند.

بعد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به یاد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ افتادند؛ فاطمه‌ای که آن همه غم را حتی از خود علی پوشاند. با خود گفتند نکند فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در آن عالم هم از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این غم و مصائب را بیوشاند. لذا به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرضه داشتند: «فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَال» یا رسول الله، خود شما حال را از فاطمه بپرسید و وضعیت را سؤال کنید که چه گذشته است؛ چه بسا فاطمه به شما هم نگوید. «فَأَخْبِرْهَا السُّؤَالَ» او را سؤال پیچ کنید؛ به قدری از او بپرسید تا بالاخره فاطمه سخن پنهان و راز نهفته‌ی خود را برای شما بازگو کند. «فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَىٰ بَيْتِهِ سَبِيلًا» برای شما بگوید که چه آتش‌های جان‌سوزی در سینه داشت که احدی را پیدا نمی‌کرد که بتواند نزد او داغ‌های سنگینی را که بر سینه‌ی او سنگینی می‌کرد، اظهار کند. «وَ سَتَقُولُ وَ «يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^{۱۲} اگر شما به اصرار از او بپرسید، برای شما خواهد گفت که چه‌ها بر فاطمه گذشت و خدای متعال داوری خواهد کرد و او بهترین داوران است. بعد خواستند برگردند؛ نگران بچه‌ها در خانه شدند. از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خداحافظی کردند. «سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلَامٌ مُودَعٍ لَا سَمِّمٍ وَ لَا قَالَ» عرب هنگام جدایی هم سلام می‌کند؛ همان‌طور که در هنگام آغاز دیدار سلام می‌کند. این سلام، سلام وداع و خداحافظی است. سلام بر تو ای رسول خدا، سلام وداع کننده‌ای که نه از حضور در کنار شما خسته شده است و نه به بودن در جوار قبر نورانی شما بی‌رغبت است. «فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ» اگر برمی‌گردم به خاطر این نیست که ملالت خاطری پیدا کرده‌ام و خسته

^{۱۲}. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۹.

شده‌ام. «وَإِنْ أَقِمَ فَلَا عَنُ سُوءِ ظَنِّي بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ» اگر هم می‌بینید کنار قبر شما و فاطمه ایستاده‌ام، نه به خاطر سوءظنم است به آنچه خدای متعال به عنوان اجر، به صابران وعده داده است. بعد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ» اما صبر پیشه کردن نیکوتر و خوش‌یمن‌تر و زیباتر است. «وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوِلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ عِنْدَ قَبْرِكَ لِزَامًا» یا رسول الله، اگر خطر این نبود که کسانی که حکومت را تصاحب و غصب کرده‌اند بر ما غلبه کنند، کنار قبر شما و زهرا را محلّ اقامت اختیار می‌کردم؛ هرگز اینجا را ترک نمی‌کردم. «وَ التَّلْبِثَ عِنْدَهُ مَعَكُوفًا» و اینجا در کنار قبر شما و زهرا معتکف می‌شدم. «وَ لَا أَعُولُ إِغْوَالَ الثَّكْلِي عَلَى جَلِيلِ الرِّزِيَّةِ» و اگر نبود خطر این که کودتاچیان خبردار شوند، در مصیبتی که با شهادت زهرا بر من وارد شد، چنان ضجّه‌ای می‌زدم؛ مثل ضجّه زدن زنانی که فرزندان جوانشان را از دست داده‌اند و در مصیبت او گریه می‌کنند. «فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ بِنْتُكَ سِرًّا» در محضر الهی، در برابر دیدگان پروردگار، دیدی چگونه دختر تو مخفیانه دفن شد. «وَ يُهْتَضَمُ حَقُّهَا قَهْرًا» دیدی چگونه حق او پایمال شد. «وَ يُمْنَعُ إِرْتِهَا جَهْرًا» و چگونه آشکارا ارث او را از او دریغ می‌دارند. «وَ لَمْ يَطَّلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذُّكْرُ» و این در شرایطی است که هنوز از رحلت شما چیزی نگذشته است. هنوز یکی دو روز نگذشته بود که بلوا به راه انداختند و آن حمله و یورش را آغاز کردند؛ از یک سو فدک را غصب کردند؛ از یک سو خانه را به آتش کشیدند و از سوی دیگر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را آن‌گونه مورد حمله قرار دادند. هنوز چیزی از رحلت شما نگذشته بود؛ این همه جنایت پی‌درپی نسبت به

فاطمه عليها السلام کردند. «فَايَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكِي» ای رسول خدا، من شکوه و گلایه‌ی خودم را از این امت نزد خدا خواهم برد. «وَفِيكَ أَجْمَلُ الْعَزَاءِ» و زیباترین سوگ در مصیبت شماس است یا رسول الله. «صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»^{۱۳} صلوات خدا بر فاطمه‌ی زهرا عليها السلام و بر شما رسول الله صلى الله عليه وآله و رحمت و برکات الهی بر شما دو باد.

این گونه امیرالمؤمنین عليه السلام کنار قبر رسول الله صلى الله عليه وآله و فاطمه عليها السلام با آن دو بزرگوار خداحافظی کردند و به خانه‌ی غم‌گرفته‌ی خودشان با چهار یتیم باقی مانده از فاطمه عليها السلام برگشتند. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَآبِهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ»^{۱۴}. صلوات خدا بر فاطمه و پدر فاطمه و شوی فاطمه و دو پسر بزرگوار فاطمه باد؛ صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین.

این روایت را از پیغمبر اکرم در گذشته برایتان خوانده‌ام که فرمودند: «يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ أَلْحَقَهُ بِى حَيْثُ كُنْتَ مِنَ الْجَنَّةِ»^{۱۵} ای فاطمه، هر کس بر تو صلوات بفرستد، خدای متعال همه‌ی گناهان او را بی استثناء خواهد بخشید و من هر جای بهشت جا داشته باشم، او را در بهشت به من ملحق خواهد کرد. صلوات خدا بر فاطمه عليها السلام باد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۱.

^{۱۴}. بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۴.

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۱۹۴ و نوری، مستدرک، ج ۱۰، ص ۲۱۱.



ادامه‌ی مبحث نماز

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

در بحث سوره‌ی حمد بودیم و برای چندمین بار این سوره را مرور می‌کردیم. جلسه‌ی قبل در آیه‌ی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^{۱۶} تأملاتی داشتیم و این بار به آیه‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^{۱۷} می‌پردازیم.

در این آیه از دو امر مهم سخن گفته شده است؛ یکی عبادت خدا و دیگری استعانت از خدای متعال؛ عبادت پروردگار و استعانت از حضرت حق.

هدف خلقت

در بحث هدف از آفرینش و هدف خلقت، اهل معرفت هدف خلقت را معرفت حق متعال و عبادت پروردگار می‌دانند و این حقیقتی است که در قرآن کریم و احادیث قدسی و احادیث معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هم به گونه‌های مختلف مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است که هدف از آفرینش

^{۱۶}. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۳.

^{۱۷}. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۴.

همین است. قرآن فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۸} من جن‌ها و انسان‌ها، یعنی دو دسته موجودات صاحب اختیار را نیافریدم؛ مگر برای این که من خدا را عبادت و بندگی کنند. به شواهدی که شاید اشاره کنم خود عبادت مقدمه‌ی معرفت است. همچنین خدای متعال در آیه‌ی دوازدهم سوره‌ی طلاق هدف خود را از خلقت آسمان‌ها و زمین، دستیابی انسان به معرفت و آگاهی از علم و قدرت الهی بیان کرده است. پس یک آیه عبادت و آیه‌ی دیگر معرفت و علم و دانایی نسبت به حضرت حق را به عنوان هدف خلقت بیان نموده است. در حدیث قدسی‌ی که مشهور است و کتب مختلف آن را نقل کرده‌اند، ضمن این که مضمونش هم با آیات قرآن تأیید می‌شود، در پاسخ داوود پیامبر علیه السلام، خدای متعال فرمود: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» من گنج پنهانی بودم؛ دوست داشتم آشکار و شناخته شوم.^{۱۹} «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» در نتیجه آفریده‌ها را آفریدم تا خودم شناخته و آشکار شوم. بنابراین در این حدیث قدسی نکات بسیار فراوانی وجود دارد؛ اما نکته‌ای که الآن می‌خواهیم از آن استفاده کنیم این است که هدف خلقت را شناخته شدن خدا بیان می‌کند؛ فرمود: «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» خلق را آفریدم تا خودم شناخته شوم. امام صادق علیه السلام حدیثی را از حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نقل کرده‌اند که روزی حضرت اباعبدالله علیه السلام از منزل خارج شدند و بین اصحابشان آمدند و آنها را مورد خطاب قرار دادند و فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ» ای مردمان، خدایی که

^{۱۸}. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

^{۱۹}. مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۱۹۹؛ حافظ رجب برسی، مشارق أنوار اليقين، ص ۳۹؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۲۳۴؛ المحقق الکرکی، رسائل، ج ۳، ص ۱۵۹؛ سلیمانی آشتیانی، مجموعه رسائل، ج ۲، ص ۴۱۳.

ذکر و یاد او عزیز و جلیل است، بندگان را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند. «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ» وقتی او را شناختند، عبادت و بندگی او را پیشه خواهند کرد «فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ»^{۲۰} و هنگامی که عبادت خدا را پیشه کردند، خودشان را از عبادت هر چه غیر خداست بی نیاز می یابند. در این فرموده‌ی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام هم به روشنی بیان شده است که خدای متعال بندگان را نیافرید، مگر برای این که به او معرفت پیدا کنند و او را بشناسند و عبادت کنند. اجمالاً می توان نتیجه گرفت که هدف از خلقت عبادت و معرفت است.

در این جمله‌ی حضرت اباعبدالله علیه السلام نکته‌های بسیار عمیق و زیبایی است. به بعضی از آنها اشاره می کنم. فرمودند خدا بندگان را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند. وقتی خدا را شناختند، عبادت و بندگی خدا را پیشه خواهند کرد. نخست اینکه لذت عبادت بستگی به میزان معرفت شخص دارد. هر چه فرد معرفت بالاتری داشته باشد؛ از عبادتش لذت بیشتری خواهد برد. لذا اگر بخواهیم حلاوت عبادت را درک کنیم و طعم عبادت را به راستی بچشیم، می بایست کسب معرفت کنیم. این یک نکته‌ی مهم که از این فرمایش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام برمی آید. معرفت لازمه‌ی عبادت است و هر چه معرفت بالاتر، عبادت ارزشمندتر و هر چه معرفت بلندتر، حلاوت عبادت بیشتر. بنابراین برای رسیدن به عبادات متعالی و برای چشیدن طعم شیرین حقیقی عبادت، انسان باید در پی کسب معرفت باشد و به خدانشناسی روی بیاورد. این بحث را در کتاب

^{۲۰}: مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۸۳ و قمی، سفینة البحار، ج ۵، ص ۴۰.

«شرابِ طهور» کرده‌ایم.^{۲۱} هر کس خدا را شناخت؛ کسی که معرفت پیدا کند، محبت پیدا می‌کند. کسی که از شرابِ طهورِ توحید و معرفت بنوشد، سرمست شرابِ عشق و محبت الهی می‌شود؛ سرمست شرابِ قرب و وصال الهی می‌شود. و آنچه که تشنه‌ی آن خواهد شد تنها در عبادت پروردگار برای او حاصل می‌شود و لذا در صدد عبادت برمی‌آید؛ «فَإِذَا عَرَفَهُ عَبْدُوهُ» وقتی خدا را شناختند، بندگی خدا را پیشه می‌کنند؛ عبد خدا می‌شوند و به عبادت خدا می‌پردازند. کسانی که اهل معرفتند، طعمی در عبادتشان می‌چشند که غیر قابل توصیف است. در مناجات‌العارفین از مناجات خمسة عشر امام سجاد علیه السلام است که آن حضرت به خدای متعال عرضه می‌دارند: «مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ» طعم محبت تو ای خدا چقدر نیکو و دوست‌داشتنی است؛ «وَمَا أَعَذَبَ شُرْبَ قُرْبِكَ»^{۲۲} و شراب قرب تو ای خدای متعال چقدر گوارا و عذب و دوست‌داشتنی است. در نتیجه کسانی که به این معنا راه پیدا کرده‌اند، رو به عبادت می‌آورند و از حقیقت عبادت بهره می‌جویند. نکته‌ی دیگر این است که فرمودند: «فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ» وقتی عبادت خدا را پیشه کردند، خود را از عبادت هر چه غیر خداست بی‌نیاز می‌بینند. چون کسی که به معرفت الله، یعنی به معرفت توحیدی راه پیدا کرد و حقیقت احدیت و ذات صمدی را شناخت، پی می‌برد که ماسوی الله در برابر آن ذات باطل است؛ هر چه که غیر از او هست، پوچ است و هیچ؛ لذا غیر

^{۲۱}. تأکید می‌کنم عزیزان حتماً به بحث عبادت در کتاب «شراب طهور» مراجعه کنند تا بحث‌هایی که راجع به عبادت در فصل نسبتاً مفصلی مطرح کرده‌ایم، یادآوری شود.

^{۲۲}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۵۱ و مفاتیح الجنان، محدث قمی، مناجاة العارفین، ص ۴۱۵.

خدا را مستحق برای عبادت نخواهد دید. در برابر ذات احدی همه چیز باطل الذّات و لاشیء است. لذا خود را از عبادت هرچه غیر خداست بی نیاز می بیند و غیر خدا برای او معنا ندارد. لذا اوست که می تواند به حقیقت بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» چون گیری نمی بیند. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گفتن او حقیقی خواهد بود.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ». ضرورت عبادت

انسان در زندگی محتاج عبادت است. به لحاظهایی به ضرورت عبادت اشاره می کنم. انسان مخلوق خداست؛ به تعبیر فلسفی معلول است. اگر مخلوق و معلول غافل نشود؛ اگر در خواب عالم طبیعت و ماده فرو نرود؛ اگر بیداری و هشیاری خود را حفظ کند و بداند که هستی و همه ی کمالات هستی او از حقیقت احدیت سرچشمه گرفته است، قطعاً علّت وجودش را از خودش بیشتر دوست خواهد داشت. چراکه این خود از او سرچشمه گرفته است. لذا به او محبت پیدا می کند. این توجه درونی و حالت نیاز به علّت و خالق در قالب رفتارهایی ظاهر می شود که در شرع مقدّس نامش را عبادت گذاشته اند. پس عبادت ظهور همین توجه و میل و محبت بیش از خویشتن به علّت خویشتن و خالق خویشتن است. این در فطرت همه ی مخلوقات هست. اگر هر معلول به آگاهی برسد، نسبت به علّت خودش علاقه و محبتی شدیدتر از علاقه و محبتی که به ذات خودش دارد، احساس خواهد کرد. بنابراین راه طاعت و بندگی خدا، به بیان دیگر دین خدا، در فطرت هر مخلوق وجود دارد. قرآن هم فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»^{۲۳} لذا دین در فطرت انسان است. راه بندگی را پیشه کردن در فطرت

انسان است. اگر انسان از خواب غفلت بیدار شود؛ اگر از مستی سُکرِ باده‌ی دنیاپرستی نجات پیدا کند و اگر از این خواب عمیق نجات و رهایی پیدا کند، میل به ذات احدیت را در وجود خود می‌یابد و وقتی این میل می‌خواهد در قالب رفتار اظهار شود، می‌شود عبادات. لذا دین فطری است. فطری بودن دین خیلی روشن است؛ به استدلال پیچیده‌ای هم نیاز ندارد؛ کمی تأمل می‌طلبد.

همه‌ی انسان‌ها به کمال مطلق علاقه‌مندند و محبت دارند. کمال مطلق را دوست می‌دارند. هر یک از کمالات را تصور کنید، مثلاً اگر علم دارید؛ انسان دانشمندی هستید؛ به هیچ حدی از علم بسنده نمی‌کنید. اگر بدانید نکته‌ی دیگری هم وجود دارد که هنوز نمی‌دانید، تشنه‌ی دانستن آن خواهید بود. انسان به هیچ حدّ از دانایی سیراب نمی‌شود. انسان طالب دانستن همه چیز است؛ یعنی علم مطلق. اگر انسان ثروتی دارد، به هیچ میزانی از ثروت سیر نمی‌شود. بزرگ‌ترین ثروتمندان عالم تا آخرین لحظه‌ی عمرشان از تقللاً برای افزودن به دارایی‌شان دست نکشیدند. انسان تشنه‌ی ثروت بی‌حدّ است؛ غنای مطلق را می‌خواهد. کسانی که در مسند مدیریت قرار گرفته‌اند، به هیچ سطحی از قدرت‌های سازمانی سیر نمی‌شوند؛ هر روز پست و مقام بالاتری را می‌خواهند و می‌خواهند به اقتدار بیشتری دست پیدا کنند. حتی وقتی فرمانروای کشور شدند، می‌خواهند کشورهای دیگر را هم تحت فرمان و استعمار خودشان دریاورند. هیچ حدی از قدرت انسان را سیر نمی‌کند؛ انسان تشنه‌ی قدرت مطلق است. هیچ حدی از جمال و زیبایی انسان را

^{۲۳}. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

سیر نمی‌کند؛ چه خودش زیبا باشد؛ اگر بداند می‌تواند کاری کند که زیباتر از این که هست شود، قطعاً دنبال آن کار خواهد رفت. انسان به هیچ حدّی از زیبا بودن قانع نیست. هرچه زیباتر از آنچه هست قابل تصوّر باشد را طالب و تشنه است. انسان تشنه و طالب جمال مطلق است. در زیبایی‌هایی هم که در بیرون از وجود خودش است، هیچ حدّی از زیبایی او را سیر نمی‌کند. یک منظره‌ی زیبای طبیعی را که دید، گر چه از آن خیلی لذّت بُرد؛ اما دنبال منظره‌های زیباتر از آن می‌گردد. یا هنرهایی که با صنع بشری ایجاد می‌شود؛ یک تابلوی زیبای نقّاشی را دید خیلی لذّت برد؛ اما دنبال تابلوهای زیباتر است. هیچ حدّی از زیبایی بشر را سیر نمی‌کند؛ انسان طالب جمال مطلق است. بنابراین هیچ کمالی به حدّ محدودش محبوب انسان نیست؛ انسان طالب کمال مطلق است. همه‌ی کمالات را در حدّ اطلاق می‌خواهد. این کمال مطلق جوّی و کمال مطلق طلبی و کمال مطلق دوستی که در وجود انسان است؛ این که انسان طالب کمال مطلق است؛ اگر کمال مطلق در عالم واقع وجود نداشته باشد، این تشنگی و خواستِ درون انسان امری عبث می‌شود. چون تشنگی‌یی است که آبی که آن تشنگی را سیراب کند، وجود ندارد. گذاشتن این تشنگی در وجود انسان امری عبث می‌شود. مثل این که خدا در خلقت من تشنگی به آب ایجاد کرده باشد؛ اما آبی در عالم وجود نداشته باشد. ایجاد این احساس در دورن انسان امری لغو و عبث می‌شود. خدای متعال حکیم است و کار عبث و لغو از او سر نمی‌زند. حال که در وجود انسان تشنگی کمال مطلق نهاده است، پس قطعاً کمال مطلق در عالم واقع وجود دارد؛ که اگر وجود نمی‌داشت، تشنگی کمال مطلق که خدا در خلقت انسان قرار داده است، امری غیرحکیمانه و عبث می‌شد و سر زدن امر غیرحکیمانه و عبث از خدا محال است؛ بنابراین کمال مطلق وجود دارد. ذات مقدّس

حقّ متعال کمال مطلق است. همه‌ی انسان‌ها تشنه و طالب خدا هستند؛ چه بدانند؛ چه ندانند. فردی که دنبال ثروت است و هر روز می‌خواهد به ثروتش بیفزاید؛ او هم فی‌الواقع دنبال خداست؛ اما نمی‌داند. ندانستن چیز کوچکی نیست؛ «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^{۲۴} آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟ فردی هم که دنبال پست و مقام بالاتر است و هیچ قدرتی او را سیر نمی‌کند، دنبال خداست. او هم دنبال قادر مطلق است. فرد پول‌دوست هم دنبال غنی مطلق است. فرد جمال‌دوست هم دنبال جمیل مطلق است. فرد دانشمند هم دنبال علیم مطلق و علم مطلق است؛ ولو خودش نداند. بنابراین کمال مطلق در عالم خارج وجود دارد و آن خدای متعال است و انسان طالب خداست. «يَا مُتَّهِيَ الطَّالِبِينَ»^{۲۵} ای پایان و سرآمد و انتهای طلب همه‌ی طالبان. یعنی هرکس طالب هرچه هست، در امتداد طلبش فی‌الواقع طالب توست. در مناجات‌های خمسة عشر امام سجّاد عليه السلام است؛ در مناجات المحبّين این تعبیر است: «يَا مُنَى الْقُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ»^{۲۶} و ای آرزوی دل‌های مشتاقان. یا در مناجات المریدین است: «لِقَاؤِكَ قُرَّةَ عَيْنِي» ای خدا دیدار تو نور دیدگان منِ امام سجّاد است؛ «وَصَلُّكَ مِنِّي نَفْسِي»^{۲۷} و وصال تو آرزوی جان منِ امام سجّاد است. بنابراین همه‌ی انسان‌ها در فطرتشان خداجو هستند. پیغمبران نیامدند دین را بیاورند؛ دین در وجود انسان و در فطرت انسان بود. پیامبران آمدند حقیقتی را که

^{۲۴}. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

^{۲۵}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۹۷؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، ص ۴۴۲.

^{۲۶}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۴۹؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، مناجاة المُحِبِّين، ص ۴۱۳.

^{۲۷}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۱۴۸؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، مناجاة المریدین، ص ۴۱۲.

در باطن انسان زیر توده‌ای از غفلت‌ها و جهل‌ها مخفی و مدفون شده بود، استخراج کنند؛ آن را از بطون به ظهور بیاورند؛ آشکار کنند و همان چیزی که در باطن بشر بود را نشان دهند. فطرت او را تقویت و بیدار کنند و معشوق و مطلوب فطری بشر را به او بشناسانند که تو تشنه‌ی خدایی؛ گمان نکن ثروت دنیا تو را سیر خواهد کرد یا پست و مقام‌های دنیا، یا جمال و زیبایی‌های دنیا، یا علوم ظاهری و باطنی تو را سیر خواهد کرد؛ تو تشنه‌ی خدایی. انبیاء آمدند این حقیقتی را که در باطن و ناخودآگاه او بود، به خودآگاه انسان منتقل کنند. آمدند حضرت حق را به بشر بشناسانند تا مطلوب حقیقی خودش را با چیز دیگری عوضی نگیرد و به پرستش جز او کشیده نشود. آمدند تا راه و صراط مستقیم را در همه‌ی شئون زندگی به او نشان دهند؛ چه در جنبه‌های اعتقادی، چه در جنبه‌های اخلاقی، چه در جنبه‌های رفتاری و افعالی. آمدند صراط مستقیم را که همان صراط مورد رضایت خداست؛ راهی است که به وصال الهی منتهی می‌شود، به بشر معرفی کنند. آمدند بیماری‌های روحی و روانی بشر را معالجه و درمان کنند؛ بیماری شرک را، شرک خفی را. این بیماری را جز انبیاء چه کسی تشخیص می‌داد و می‌توانست معالجه کند؟ بیماری حسد، کینه‌توزی، نفاق و دورویی و بیماری‌های مختلف اخلاقی دیگر. انبیاء آمدند بشر را معالجه کنند و راه صحیح عبادت و بندگی حضرت حق را به بشر بیاموزند؛ و الاً قبل از این که انبیاء بیایند، دین در فطرت بشر بود. بنابراین عبادت برای بشر لازم است. عبادت حقیقت و کمال مطلق نیاز فطری بشر است.

به لحاظ دیگری هم می‌توان به این بحث نگاه کرد. خدای متعال دو نوع امر دارد؛ یک امر تکوینی و یک فرمان تشریحی. امر تکوینی خدا لامحاله اجرا می‌شود؛ یعنی وقتی خدا اراده می‌کند واقع

می‌شود. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^{۲۸} امر خدا امر محقق الوقوع است. این امور تکوینی است؛ آنچه خدای متعال در ایجاد و خلقت امر می‌کند و اراده می‌کند، بی‌درنگ عیناً واقع می‌شود. اما خدای متعال یک امر تشریعی هم دارد که فرمانی است که اطاعت از آن عقلاً واجب و لازم است. این امر تشریعی یعنی کوچکی کردن در برابر حق و اطاعت از فرمان او. این همان چیزی است که در باطن و فطرت انسان است؛ ظهور همان چیزی است که گفتیم در درون و نهاد هر معلولی نسبت به علتش وجود دارد. لذا امثال از امور تشریعی یک امر عقلاً لازم است؛ برخلاف امور تکوینی که امری قهراً واقع است. امور تکوینی و فرمان‌های تکوینی خدا قهراً واقع می‌شود؛ اما انسان در رابطه با امور تشریعی خدا اختیار دارد؛ می‌تواند اطاعت کند و می‌تواند نکند. اما عقل به او حکم می‌کند که اطاعت کردن لازم و واجب است. لذا انسان باید راه طاعت خدا و فرمانبری و بندگی حق متعال را در پیش گیرد. اگر انسان این راه را در پیش نگیرد و از اوامر تشریعی خدا تمرد و سرپیچی و سرکشی کرد، حساب خودش را از همه‌ی موجودات جهان خلقت جدا کرده است. چون همه‌ی موجودات جهان خلقت مطیع مطلق خدا هستند. خدا فرمود: «إِتْبِئَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» با رغبت یا با کراهت بیایید. گفتند: «أَتَيْنَا طَائِعِينَ»^{۲۹} با رغبت آمدیم. خدا به همه‌ی موجودات جهان خلقت امر کرد: چه به میل، چه به بی‌میلی بیایید و موجودات جهان خلقت در برابر این امر تکوینی خدا گفتند از سر رغبت آمدیم و فرمان تو را اطاعت کردیم. همه‌ی موجودات جهان آفرینش مطیع و فرمانبر حقتند. اگر انسانی از فرمان حق سرکشی کند، هماهنگی‌اش را با

^{۲۸}. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

^{۲۹}. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱.

همه‌ی موجودات جهان خلقت را بر هم زده است و حساب خودش را از همه‌ی موجودات جهان آفرینش که مطیع و عبد و فرمانبر حقّ متعالند، جدا کرده است. حال که این‌گونه است، طبیعتاً همه‌ی جهان خلقت رو در روی او قرار می‌گیرند. جهان به او روی خوش نشان نخواهد داد؛ لذا هم تک می‌افتد و غریب، هم زندگی برای او سخت می‌شود. قرآن فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً»^{۳۰} کسی که از یاد من اعراض کند؛ راه بندگی مرا ترک کند و مرا به فراموشی بسپارد، همه‌ی عالم بر او سخت خواهند گرفت؛ چون او رو در روی عالم ایستاده است؛ خلاف مسیر همه‌ی جهان خلقت حرکت می‌کند. کسی که خلاف جهت حرکت می‌کند، زندگی برایش سخت می‌شود. حضرت آدم عليه السلام یک ترک اولی کرد؛ به طردش از بهشت منتهی شد؛ همه‌ی درخت‌های بهشتی که تا قبل از آن همه‌ی میوه‌های خود را در اختیار آدم عليه السلام قرار می‌دادند «وَكُلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا»^{۳۱}، میوه‌هایشان را از آدم عليه السلام دریغ کردند. با یک ترک اولی! پناه می‌بریم به خدا با ما بشرِ عصیانگر جهان چه کند؟! این همه سختی و تلخی که بشر در زندگی متحمل می‌شود، ریشه‌اش از اینجاست که سمت و سویی جز سمت و سوی همه‌ی جهان را انتخاب کرده است. در مسیرِ خلاف آنچه آفرینش بر آن بنا نهاده شده است، راه طی می‌کند. طبیعی است که زندگی بر او سخت می‌شود. فرمود: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي

^{۳۰}: سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

^{۳۱}: سوره‌ی بقره‌ی، آیه‌ی ۳۵.

النَّاسِ»^{۳۲} فساد در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه مردم کردند. با توجه به آنچه گفتیم، روشن است که بشر باید در همه‌ی شئونش مطیع خدا و عبد خدای متعال باشد تا در همه‌ی جنبه‌ها از سعادت بهره‌مند و برخوردار شود. لذا قرآن هم فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ؛ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^{۳۳} کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، هم در زندگی دنیوی و هم در آخرت برای آنها بشارت است. یعنی لذت دنیا و آخرت را می‌برند. شیرینی زندگی دنیوی و اخروی را کسانی خواهند چشید که هم‌سوی با همه‌ی موجودات جهان آفرینش، راه عبادت و بندگی خدا را طی می‌کنند. بنابراین به این لحاظ هم عبادت خدا لازم است.

به لحاظ سوم. شکر مُنعم عقلاً واجب است و در فطرت هر انسان وجود دارد؛ حتی در حیوانات هم تا حدودی وجود دارد. لذا اگر به یک حیوان هم محبت کنید و غذا دهید، ابراز تشکر می‌کند. اگر جلوی سگ استخوانی بیندازید، دمی می‌جنباند و گرنشی می‌کند. حیوانی را از یک تنگنا و سختی نجات می‌دهید، قدرشناسی می‌کند. شکر منعم حتی در حیوانات هم وجود دارد؛ چه برسد به انسان. شکر منعم در فطرت انسان است. هر انسان می‌فهمد و میل دارد که از کسی که به او خوبی و محبت و عطا و احسان و لطفی کرد، تشکر و سپاس‌گزاری کند. شکر منعم عقلاً واجب است. این واجب، واجب شرعی نیست. اگر شرع هم امر به آن کرده است، برای تقویت همان امر عقلانی است؛ و الا بدون امر شرع، هر انسان می‌فهمد که اگر کسی به او خوبی کرد، شایسته است از او

^{۳۲}. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

^{۳۳}. سوره‌ی یونس، آیه‌های ۶۳ و ۶۴.

تشکر کند. منعم حقیقی خدای یکتاست که همه‌ی آنچه داریم عطای اوست؛ نِعَم و آلاهی اوست. بی‌دریغ آنها را به ما عنایت کرده است؛ بی‌چشم‌داشتِ حتّی تشکر به ما عطا کرده است؛ از سر رحمت و فضل و لطف و محبّت عطا کرده است. وقتی انسان این حقیقت را فهمید، حکم عقل به او می‌گوید باید از چنین خدایی تشکر کرد. همه‌ی عباداتی که در دین داریم؛ چه عبادات بدنی مثل روزه و نماز و طواف خانه‌ی خدا و سعی صفا و مروه، چه عبادات مالی مثل خمس و زکات دادن و انفاق کردن، چه عباداتی که مقامی است؛ همه‌ی عباداتی که در دین آمده است، اظهار تشکر در برابر منعم حقیقی و خدای متعال است. می‌دانیم خدا به عبادات ما بی‌نیاز است. همان تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام در طلّیعه‌ی خطبه‌ی متّین که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ»^{۳۴} وقتی خدا مخلوقات را آفرید، از طاعت آنها غنی و بی‌نیاز بود و از معصیت آنها هم زیانی نمی‌کرد. پس خدا سودی از عبادت و تشکر ما نمی‌برد. سود تشکر ما به خود ما برمی‌گردد. منتهی اقتضای فطرت، اقتضاء وجدان و انصاف و عقل است که انسان از منعم حقیقی و علی‌الاطلاق که خدای متعال است، تشکر کند و این تشکر را ابراز کند. همان‌طور که به زبان می‌گوید خدایا شکر، در قالب مظاهر دیگری وجودی‌اش هم این تشکر را ابراز کند. این ابراز عملی می‌شود عبادت. بنابراین عبادات به عنوان شکرِ منعم هم یک ضرورت است. آن هم منعمی که نعمت‌هایش لا تُعَدُّ وَ لا تُحصى^۱ است. خود قرآن فرمود: «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا

^{۳۴}. شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه‌ی ۱۹۳، ص ۳۰۳ و هلالی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۴۹.

تُخْصُوها»^{۳۵} اگر بخواهید نعمت‌های الهی را به شمارش درآورید، قابل احصاء و شمارش نیست. در

دعای عرفه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام حضرت در پیشگاه الهی چه‌ها می‌گویند؛ که ای خدا اگر

همه‌ی دریا‌های عالم مرگب و همه‌ی درخت‌های عالم قلم شوند؛ همه‌ی جن و انس و ملائک با من

اباعبدالله الحسین همراهی کنند و تا قیامت هم به من عمر دهی، قادر نخواهیم بود یک لیست

کامل از نعمت‌هایی که فقط به من یک نفر داده‌ای، تهیه کنیم. و اگر من از همین الآن سر به

سجده‌ی شکر بگذارم و تا قیامت عمر داشته باشم و تا قیامت سر از سجده‌ی شکر بردارم، حق

شکر یکی از این بی‌نهایت لطف تو را نتوانسته‌ام به‌جا بیاورم. لذا قرآن فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ

الشَّكُورُ»^{۳۶} بندگان شکور من بسیار بسیار اندکند. در برابر آن همه نعمت، حکم عقل می‌گوید از

مُنْعَمَتٍ تَشْكُرُ کن؛ اما آنچه در عمل اتفاق می‌افتد اکثراً کفور و نمک‌ناشناس و ناسپاس و

کفران‌پیشه‌ایم! عصیان ما از فرمان حق عین کفران‌پیشگی است. همان‌طور که عبادت و طاعت ما

عین تشکر است. اما خدا در برابر همین عصیان‌ها هم با ما چه می‌کند؟ جز پرده‌پوشی؟ جز

بخشش و اغماض؟ این آن چیزی است که الآن در دنیا داریم. با این همه عصیانی که در برابر

پروردگاران کرده‌ایم و می‌کنیم، اما همه را از چشم خلق پوشانده است. خودش می‌بیند؛ اما

نمی‌گذارد دیگران مطلع شوند. در حدیث داریم: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَافَنْتُمْ»^{۳۷} اگر آنچه که در

باطنتان است مکشوف می‌شد، چنان از هم متنفر می‌شدید که حتی حاضر نبودید جنازه‌ی یکدیگر

^{۳۵}. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۸.

^{۳۶}. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

^{۳۷}. مجلسی، بحار، ج ۷۴، ج ۳۸۳ و صدوق، عیون، ج ۲، ص ۵۳.

را دفن کنید. اما این مال دنیا است. در قیامت حساب چیز دیگری است. قیامت «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»^{۳۸} است؛ روزی است که آنچه در سر انسان است مکشوف و آشکار می‌شود. قیامت روزی است که «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۳۹} در آن روز ترازوهای عدالت برپا می‌شود. آن وقت عصیان‌پیشگی، تمرد، ناسپاسی، کفران‌پیشگی چه در پی خواهد داشت؟ قطعاً اقتضای عدالت این است که کسی که سرکشی کرده است؛ کسی که کفر ورزیده است؛ کسی که ستم کرده است و کسی که نفاق پیشه کرده است، به اقتضای عدالت عقوبت و کیفر شود. لذاست که اگر انسان متوجه این حقیقت شد، همین جا تا از عمر دنیوی‌اش باقی است باید بی‌درنگ راه استغفار و توبه را در پیش گیرد و این چند روز باقی‌مانده از عمر دنیا را به مسیر طاعت و بندگی خدا قدم بگذارد تا بنده‌ی کفران‌پیشه‌ای نباشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ فَاسْتَكْتَفَرَ مِنْ الزَّادِ»^{۴۰} خوشا به حال کسی که یاد معاد کرد سپس در طلب افزودنِ توشه‌ی راه معاد برآمد. این از یک جنبه‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». اگر خداوند توفیق داد و عمری بود؛ ان شاء الله جلسه‌ی آینده به جنبه‌های دیگر آن اشاره می‌کنیم.

^{۳۸}. سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۹.

^{۳۹}. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

^{۴۰}. تمیمی آمدی، غرر الحکم، ص ۴۳۰.

تذکری در زمینه‌ی ترویج معارف اهل بیت علیهم‌السلام در فضای مجازی

هر یک از شما مبلغ معارف اهل بیت علیهم‌السلام باشید؛ معارفی که بشر تشنه‌ی آن است و به هر کس رسید، به‌راستی جذب شد. اگر آموزه‌های دینی با این روایت دلنشین معرفی شود، قطعاً بسیاری از انسان‌ها ترجیح می‌دهند دین و بندگی خدا را پیشه کنند و راه طاعت و تقوای پروردگار را در پیش گیرند.

یکی دو سال پیش از دوستان خواهش کردم هر یک وبلاگی داشته باشند و آنچه را فرامی‌گیرند در حدّ خود به زبان‌های مختلف منتقل کنند. حدیث زیبایی، یا شعر زیبایی، یا یک پاراگراف عبارت پر محتوا و دلنشینی که می‌تواند در آشنایی و جذب افراد به معارف اهل بیت علیهم‌السلام تأثیرگذار باشد. یکی دو دوره‌ی آموزشی هم در زمینه‌ی نحوه‌ی دائر و اداره کردن وبلاگ، دوستان گذاردند و عزیزانی هم شرکت کردند و فراگرفتند و وبلاگ‌هایی دائر کردند. اما مدّتی است وبلاگ بعضی از دوستان به‌روز نشده است. بعضاً اطلاعاتی را یک سال پیش در وبلاگشان گذارده‌اند و دیگر سراغ آن نرفته‌اند تا اطلاعات را به‌روز کنند. طبیعتاً در فضای مجازی وقتی وبلاگ یا سایتی مدّتی به‌روز نشود، کاربران از آن قطع امید می‌کنند و دیگر به سراغ آن نمی‌روند؛ کما اینکه در سایت اهل ولاء هم اگر دائم اطلاعات جدید قرار ندهیم، وقتی کاربر دو سه بار آمد و دید همان مطالب گذشته است که آنها را قبلاً خوانده یا شنیده است، طبیعتاً دیگر رغبتی نخواهد داشت به سایت سر بزند. بنابراین لازم است عزیزان وبلاگ‌هایشان را به‌روز کنند. برخی از وبلاگ‌ها که به‌روز نشده و عملاً تعطیل است، لینک آنها هم از بخش پیوندهای سایت اهل ولاء برداشته شده است. مسؤولان جلسه

از بنده خواستند از دوستانی که وبلاگ دارند خواهش کنم حتماً وبلاگ‌هایشان را به‌روز کنند و وقتی به‌روز شد اطلاع دهند تا مجدداً لینک آن را در سایت اهل ولاء قرار دهیم. دوستانی هم که وبلاگ ندارند هر چه زودتر وبلاگی دائر کنند.

عرصه‌ی فضای مجازی عرصه‌ی بسیار مهمی است و ما شدیداً وظیفه داریم معارف اهل بیت علیهم‌السلام را در آن فضا نشر و ترویج کنیم. به تعبیر قرآن کریم: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^{۴۱}. آنچه را که خداوند به ما روزی کرده است، مکلف به انفاقش هستیم و این روزی معنوی را باید انفاق کرد. «زَكَاتُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»^{۴۲} زکات دانایی منتشر کردن آن است. اگر زکات مالی را ندهید، استفاده کردن از آن بر شما حرام است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^{۴۳}، «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»^{۴۴}. وظیفه‌ی سنگینی به دوش ماست که این معارف را ترویج کنیم.

کسانی که وبلاگ ندارند، می‌توانند با یک آموزش کوتاه کار را فراگیرند و به صورت فعال وبلاگی را دائر کنند. البته نباید ناگفته گذارد که برخی از دوستان تقریباً هر یکی دو روز یک‌بار، اطلاعات جدیدی را به وبلاگشان اضافه کرده‌اند و وبلاگی کاملاً زنده و جذاب دارند و لذا مراجعه کننده هم دارند. فضای اینترنت به گونه‌ای است که افراد مختلفی به وبلاگ‌ها و سایت‌ها سر می‌زنند و

^{۴۱}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳.

^{۴۲}. تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۴۴.

^{۴۳}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۱۰.

^{۴۴}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۴.

مطالبی را دریافت می‌کنند یا اظهار نظری می‌کنند یا فضای گفتگوی و زمینه‌ی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری پیش می‌آید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

از خدای متعال می‌خواهیم به حقّ مظلومیّت صدیقیه‌ی کبریٰ فاطمه‌ی زهرا صلوات‌الله‌علیها ما را قدردان نعمت ولایت این خاندان نورانی قرار دهد و ما را در مسیر رضایت آن بزرگواران توفیق کسب معرفت و انجام وظائف عنایت فرماید و در امر فرج مولای ما، آقای ما، سید ما، سرور ما، محبوب دل ما و گمشده‌ی همه‌ی هستی ما، حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه تعجیل فرماید و قلب مقدّس آن حضرت را با صدور امر فرجشان شاد بگرداند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

